

و، و

روی آنها می نشیند؛ ۲- رسیدن (کشت)؛ شِنا فُد
خو، ید کبست خو نه-والته = هوا سرد بود و
کشت خود را نرساند؛ ۳- رفتن، حرکت کردن؛ یه
غهخ تا چاست و م نهنبخ تاید-ات، یه لود: "چنار-
چنارک خهفخ ار تگاف، ات وختا یدے دے یت
یه لود: "چنار-چنارک پے تیردے خو
وال" = دختر همینکه دید مادر اندرش رفت،
میگوید: "چنار-چنارک، بیا پاهین"، و وقتیکه می
آید، او میگوید: "چنار-چنارک برو بالا".

والج = شیار؛ خو زمخ-أم بنخ زاد، یه ~ قاق
رېد = من زمین خود را آبیاری کردم، یک شیار
خشک ماند.
وا-وا = وا-وا.

واویلا = درد، غم، غصه، خطر. م. وای ولا.
وای ولے، ووی ولے، ووی ولد، ووی
ولهق = پریشان، نگران، اضطراب، گیچی،
اضطراب روانی؛ و هذبن دے بنڈ، ووی ولد-ارد-
بن دئخ = آنها که شنیدند، نگران شدند؛ ات یو مو
همراه ووی ولے رد زاد = همراه من پریشان شد.
م. وای ویلا.

وايفتاو = مایل شدن، از پشت چیزی رفتن،
کشش، گره خوردن (به چیزی).
وايمه دار = واهمه دار.

وايمه ناک، آيمه ناک = ۱- واهمه آور؛ ۲- دیوانه؛
وايمه ناک وورج-أم وینت = من گرگ دیوانه را
دیدم.

وايمه، آيمه = واهمه؛ پے دم وایمه فُد = او واهمه
داشت.

وبا = وبا، طاعون، آفت، بیماری همه گیر؛ پرا
وختبن ~ فُد = در گذشته وبا بود.

وتو، وتوک = اتو یا اطو یکی از وسایل خانگی
است که برای صاف کردن پارچه پس از خشک
شدن آنها، استفاده می شود. اتوکشی بیشتر تنها
برای نمود زیباتر دادن به پوشاک و پارچه ها
انجام می شود ولی در عین حال به خاطر دمای
بالای فلز کف اتو، باکتریهای روی پوشاک نیز
کشته می شوند که این به بهداشت لباس کمک
می کند. اتو کشیدن دستمال های جیبی یا
دستمال های آشپزخانه می توانند بنابراین به
بهداشت کمک نماید. واژه اتو از قرن دهم به بعد

وايستگے = وابستگی.

وايستہ = وابسته.

واجب = واجب.

واجگونه = واژگونه.

وادار: وادار چیداو = وادار: وادار کردن.

وار ۱، وارے = پسوند قید و صفت، برای مشخص
کردن شباهت، واری (مشابه)؛ شپر وار = شیر
وار؛ مرد وار، مرد وارے = مرد وار، مرد واری.
وار ۲ = وقت، وقتشه؛ تو-ند تو ~ یت، ساو تر
چید = وقشه است برو خانه؛ خو ~ فرئداو = قدرت
خود را نشان دادن؛ یو خو وارے مو-تے
فرورج = او قدرتش را بمن نشان میدهد؛ وار
نست، وار نه-رېد = بی معنی؛ مو خبز نیستو تو-
ند وار نه-رېد = ماندنت نزد من بی معنی است؛
مو-ند دگه پدو یتاو وار نست = آمدن من به
اینجا (جهت بطرف بالا) بی معنی است.

وارث دار = وارث دار.

وارث = وارث.

واسطه = واسطه.

واسکت = واسکت.

وابن جیخ = کاه دان.

وابن جینے = کار علف دادن (برای چهار پایان).

وابن خار = علف خوار.

وابن زار = علف زار.

وابن = علف.

وابن-تهژیج = بارکش (علف)، علف کش.

وابن-خاو = دور علف.

وابن-خییج = دروگر علف.

وابن = علفی، از علف.

وابن-نرمه = نرمه علف.

واقف = واقف؛ واقف چ. = واقف ک.؛ واقف

س. = واقف ش.

واقیه = واقعه.

التاو = ۱- چوچه کشی، نشستن روی تخم؛
هرگون چبن پے-بیر تر مرخ خه ربه بین، یه-ته
وبق والت = هر گاه زیر ماکیان تخم بگذارند، آن

در آثار شعر و نثر فارسی به کار رفته و برخی اصل آن را فارسی و برخی روسی دانسته اند. این واژه در اصل یک واژه ترکی است (به ترکی استانبولی: ütü) و به معنای شعله ور شدن می‌باشد؛ و تو دُند=تو کردن.

وَت-وَت: **وَت-وَت چ.** = وِت-وِت: وِت-وِت ک، من من کردن، زیر لب سخن گفتن؛ ~ مه-ک، بشهند گهپ دَهذا! = وِت-وِت نکن، خوب گپ بزن. م. وِهت-وِهت.

وِت-وِت = صدای کبک دری (وِت-وِت) م. وِت-وِت.

وِت-وِت = بب. وِت-وِت.

وِتهر = مانده، خسته و زله، بی حال، به کندی؛ دوندے ژئبئچ ددے، وِتهرت ریدج = آنقدر دوید که بی حال شد؛ یو وِتهر-وِتهر توید = او به کندی رفت.

وِتیقَه = وثیقه، عهد نامه، گروی.

وُجره = بب. وُژره.

وِخداو = بب. وِخداو.

وِخداو ۲، دهدات وِخداو = جنجال، غالمغال، کش و گیر.

وِخداو = پاک کردن، آزاد کردن، چیدن سنگ.
وِخنیج = کسیکه پاک میکند، کسیکه آزاد میکند، کسیکه می‌چیند.

وِخترتاو = پراکنده کردن (پارو در زمین)؛ ذید-بن یاد تر زمین خو، دذ-پن وِخترت وِم = پارو را بردند به زمین، بعد آنرا پراکنده کردند. م. تَخیرم.

وُچ، اُچ = بسیار، خیلی؛ اُچ گته جون مه ساو! = بسیار دم می‌مزاجی نشو!؛ وُچ قین مو مه-ک = بسیار آزار مرا نده؛ وُچ لپ = بسیار زیاد؛ یو وُچ لپ مو ژیوج = او مرا بسیار زیاد دوست دارد.

وُچ، وِچ = زیاد، بسیار، بی حد.

وُختاو = جنبیدن، شور خوردن، آهسته رفتن.
وُخچک، وُخپنچک: **وُخپنچک سِتاو =** جنبیدن، لرزیدن، دے وُس-تے مه-نیشپه، ید وُخچک سوَد = بالای تیر قدم نزن که می‌جنبید.

وُخک = بب. وِخک.

وُخ-وُخ = قدم های آهسته آهسته.

وُخ-وُخک = قدم های آهسته آهسته.

وُخپنتاو = جنباندن، شور دادن. م. جُمبپنتاو.

وَحشے گرے = وحشی گری.

وَحشے = وحشی.

وَحت، وَقَت = وخت.

وَحتا = وقتا.

وَحته-مُون = همین که، وقتیکه؛ ~ بن وهذ قارجبن دے یت، مَاش اَم زبَد = همین که آن اسپ ها نزدیک می‌شدند، ما می‌گریختیم؛ یو ~ دے زبُد، اللے وُذ ارد اَزَم = او همین که پرید، از آنطرف جوی (ماند).

وَحتینجه، وَقتینجه = موقتن، برای فعلن، برای مدتی؛ ~ یم بالاپوین تو خبز اند مپنت-ات، زباره پس مَم رمے یم = (بگذار) برای فعلن این بالاپوش در نزد تو باشد، پسان (کسی را) پشت آن روان می‌کنم؛ ~ مو-رد نیس سوَم دهک = برای مدتی ده سام برایم (قرض) بده.

وِخَن = خون.

وِخِن = خونین، در خون.

وِخ-وا دار (وِخوا دار) = نم دار.

وِخ-وا (وِخوا) = نم؛ مے مَاش چید ~ ته نه ببست، مَگم یاخ کِن اَم = نم خانه ما گم نمیشود، مَگم آتش در بدھیم؛ وِخ-وا دُند (وِخوا دُند) = نم دادن. م. بَنب نَم، بَنهک.

وِخ-وا این (وِخوا این) = نمی. م. بَنب نَم.

وِخپج (ج. وِخے جبن، وِخی جبن) = وخی، واخانی (ج. وخی ها، واخانی ها).

وِخے جبن = ج. وِخپج (واخانی ها).

وِداب، وِدابک، وِدابکے = وقت بین آفتاب برآمد و چاست.

وِدر = روز سوم بعد از پس فردا.

وُدَه بَرا، عُدَه بَرا = ماهر، با استعداد.

وُدَه دار، عُدَه دار = عده دار.

وُدَه دارے، عُدَه دارے = عده داری.

وُدَه، عُدَه = عده.

وِدوگ زار = در جائیکه درختچه گز یا شیشعان می‌روید.

وِدوگ = درختچه گز یا شیشعان (در اطراف دریا

می‌روید)؛ **گَز یا گَز (نام علمی: Myricaria**

alopecuroides) درختی است کهن سال، این

درخت به علت رسیدن ریشه‌اش به آب سطحی

زمین عمر طولانی دارد، گویند که در بعضی مناطق گرمسیر بیش از هزار سال عمر کرده است. غالباً بیشترین ارتفاع این درخت به ۱۰ تا ۱۵ متر می‌رسد. درخت گز از خانواده Tamarix است و در نقاط مختلفی از دنیا از جمله ایران می‌روید. درختی زیبا؛ درختی است زیبا دارای برگ‌هایی باریک، نوک تیز و فشرده به هم دارد. از شاخه‌های این درخت ماده‌ای به خارج ترشح می‌شود که به گز انگبین موسوم است و دارای ساکارز، موسیلاپ و پراکسیداز است؛ و به علت شور بودن برگ‌های آن فقط شتر و شترسانان از آن استفاده می‌کنند، اما برای تغذیه سایر حیوانات دیگر نامرغوب است. در ایران پنج گونه از درخت گز می‌روید: گز شاهی که گاهی از ۱۵ متر هم فراتر می‌رود، گز خوانسار یا گز انگبین که از آن انگبین تهیه می‌شود، یلقون (با اسم علمی تاماریکس پالازی) که در حوالی کرج یافت می‌شود، تاماریکس تنزاندر که در حوالی شیراز می‌روید و تمیس که در جنگل‌های شمالی ایران دیده می‌شود. وپ.

وِذَار دَار = تپه دار.

وِذَار = تپه.

وِذِج بَخ = چوچه گنجشک.

وِذِج بُون = گنجشک بان.

وِذِج بُونِے = گنجشک بانی.

وِذِج = گنجشک.

وِذِجِک = گنجشکک.

وِذِرَتَاو = مستحکم ماندن، دوام کردن، پایدار ماندن؛ پویناک تو-تے نه وِذِرَت، یے مُسْتَبِت دَم خو گستون خُغ ذاد= پوشاک برایت دوام نمی‌کند، در یک ماه دریشی اترا پاره کردی.م. پِذِرَتَاو.

وِذِمِچ، وِذِمِچِک=بب. وِذِمِچ.

وِذِم = سقف.

وِذِمِچ، وِذِمِچِک، وِذِمِچ، وِذِمِچِک = کلاف پشمی (کوله نخ پشمی).

وِذِنِخ = ناودان، نهر (نهر سرپوش دار یا تونل مانند).

وِذِنَد دِهِنِچ = بلیست زن.

وِذِنَد = بلیست؛ وے قهد یے ~ = قد او یک بلیست است؛ وِذِنَد دِنَد = بلیست زدن.

وِذِیوِداو = دوشیدن.

وُر = در وقت راندن شتر (مانند کش-کش مرغها)؛ **وَم بِنِئُر وُر لُوَف** = آن اشتر را بران. م. وور-وور.

وِرَائِش = نشانه سفید در پشانی بز و یا گوسفند.

وِرَاو = ۱- فراق، خط موی سر، لین موی سر (جدا کردن موی سر در وقت شانه کردن)؛ ۲- راه برای عبور؛ دَم ژِنَدَم ~ دِهْدُ خُو، مَاش تَرِجِیس اَم = در گندم راه برای عبور بزن، تا ما بگذریم.

وِرَث-اَنجِیخ = به مزاق درخواستن چیزی از کد بانو در گنجینه.

وِرَثِپَتَاو = ۱- پالیدن؛ ۲- گپ زدن، داستان سرایی، خیال بافی.

وِرِجُونِدِک = ب. سس (نام علمی: Cuscuta) یک گیاه کاملاً انگلی است که ریشه و برگ ندارد و مواد غذایی مورد نیاز خود را به‌طور کامل از گیاه میزبان می‌گیرد. بذر گیاه سس به مدت بسیار طولانی در خاک می‌ماند و گاه تا ۱۳ سال در خاک دوام می‌آورد و قادر به جوانه زدن است. وپ.

وِرِخ وِئِش = سر و صدا، غالمغال، غرش، گریه؛ **وِرِخ وِئِش چ.** = سر و صدا ک، غالمغال ک، گریه ک؛ **شِغ/دِرِم.** تمه لپ وِرِخ وِئِش مه- کِنِبِت = شما زیاد سر و صدا نکند.م. جُل وِئِش.

وِرِخَطَا = ورخطا؛ **وِرِخَطَا س.** = ورخطا ش؛ **وِرِخَطَا چ.** = ورخطا ک.

وِرِدِیشِک (شِخ). = ب. نام گیاه با گل‌های سرخ.

وِرِذِداو = گپ بیهوده زدن، فانتزی کردن (گپ‌های خیالی زدن)؛ **پِد لپ خور-د** ورذهند= او بسیار فانتزی میکند.م. **وِرِذَوِش، وِرِثِپَتَاو.**

وِرِذَوِش، وِرِشِیرَتَاو = گپ زن، داستان سرا، خیال باف.

وِرِذَوِش = بیهوده گویی، گپ ساختگی، فانتزی (خیالی)؛ **دے خو وِرِذَوِش-ته کو خه وخت بهس کِنے؟** = این بیهوده گویت را چوقت بس میکنی؟

وِرِذِن = ۱- محور چوبی یا آهنی توربین (تبری)؛ ~ **ذَارِگ** = چوب توربین؛ اول ته ~ یاذذ ات، **تِهَم خِدَارِج ژِیر** = اول توربین می‌آید و بعدن سنگ

آسیاب؛ ۲- چاق، قوی؛ مو ژاو ~ گهنسچ = گاو (ماده) چاق شده است. **وَرْدُوخْداو** = بب. **وَرْدُوخْداو** = **وَرْدُون بَرَبِس** = قطعه، پاره یی. **وَرْدُوخْداو**، **وَرْدُوخْداو (وَرْدُوخ)**: **وَرْدُوید**، **وَرْدُوچ** = چیدن (کندن میوه و گل)، جدا کردن، پاک کردن؛ گخابین ناش **وَرْدُوخْبِن** = زنها خسته را از زردآلو جدا میکنند؛ **مَبَسارچ وَ مِ غَلَفک قَتے وَ رَقْبَن بِن خَو**، زبا وے **وَرْدُوخْبِن** - ات **خِبِن** = مشنگ را با غلاف (پوست) آن جوش میدهند، و بعدن آنرا جدا میکنند و میخورند. **وَرْدُوخْداو** = پاک کردن، جدا کردن (خسته از زردآلو، چهارمغز). **وَرْدُوخ** = پوست؛ ناش ~ = پوست زردآلو؛ شخ. **وَز مال ارد** ~ **کِن اُم** = من برای مال پوست شاخچه آماده میکنم. م. **تهبَسچ**، **اردئوج**، **اردئوجک**؛ **ارداوج**، **ارداوجک**. **وَرز** - **اَوَرز** = غوغا، سر و صدا؛ **یَم وَرز** - **اَوَرز**، **وَرز** = ندے چھی گھپ بنسنت = در این غوغا کی گپ می شنود. **وَرزداو** = لرزیدن. **وَرزبِس** = عادت؛ وے - **ند یس** ~ **فُد** = او همین عادت داشت؛ **وَرزبِس چ** = عادت ک.؛ **تَمبِت** **طلهپتاو** ~ **چورج** = شما طلبیدن عادت کردید. **وَرز** - **وَرز** = لرزه (انقباض ناگهانی و غیر ارادی ماهیچه ها که معمولاً با درد همراه است)؛ **موسبتخون** ~ **چود** = استخوان من میلرزید. **وَرز** - **وَرز** = درخشش؛ **وَرز** - **وَرز** چ. = درخشش ک.؛ وے **کُرته** ~ **کَبَسنت** = پراهن او درخشش میکند. **وَرزین** = ۱- **گرگ** (ماده)؛ **وَرزین** ات **وَم بُخِن** = **گرگ** و **چوچه** های **گرگ**؛ ۲- **پشمالو**؛ ~ **کهل** = **سر پشمالو**؛ **تو کهل** ~ **سُدج**، **زنے دے** = **موی سرت پشمالو** شده، **آنا بشوی** م. **وورج**. **وَرُس**، **وَرُس**، **اُرُس**، **روس** = **روس**. **وَرُس**، **وَرُس** = **روس**. **وَرُس** = **بب**. **وَرُس**. **وَرُسے**، **وَرُسے**، **اُرُسے**، **روسے** = **روسی**. **وَرُسے**، **وَرُسے** = **روسی**. **وَرُسے** = **بب**. **وَرُسے**.

وَرِبِس = **آغوند** (در بدخشان)؛ **جاشیر** با نام علمی **Prangos ferulacea (L.) Lindl** گیاهی دارویی و بومی نواحی جنوبی ایران است که در طب سنتی در درمان بسیاری از اختلالات مورد استفاده بوده و تحقیقات متعددی در جهت شناسایی ترکیبات گیاهی و خواص درمانی آن انجام گرفته است. در استان کهگیلویه و بویراحمد در کوه دنا به وفور جاشیر می روید که برای دام زده می شود که خطر انقراض و تخریب گونه های گیاهی و جانوری در کوه دنا بسیار زیاد می باشد. جاشیر خرا یعنی قابل خوردن برای انسان در استان کهگیلویه و بویر احمد نیز یافت می شود. خواص دارویی: جوشیر صمغی است که از گیاهی به همین نام گرفته می شود. **و پ**. ~ **خاو** **کِنِبِن** **خو**، **زِمَسْتُون** **مال ارد** وے **و پِذِن** = **آغوند** را در **درو** میکنند و در **زمستان** برای **چهار پایان** خورد میدهند. **وَرِبِس** - **تَهَرَبِس** = کسیکه **آغوند** (در بدخشان) یا **جاشیر** به پشت می آورد. **وَرِبِس** - **خاو** = **درو** **آغوند** (در بدخشان) یا **جاشیر**. **وَرغ** = **بجایی**، **عوض** (به عوض)، **از خاطر**؛ **وَز اُم وے** ~ **اند خو قارج پَرزاد** = **من بجای آن اسپ خود را فروختم**؛ **وَز مَم تو گَلیم خو پول** ~ **اند زابنت** = **من گَلیم تو را بجای قرض خود گرفتم**؛ **در ورغے تو یُم قَسنت** - **ارد بِنْد سُنَجَت** = **بخاطر تو نزدیک بندی می شدم**. **وَرَقَهِن**، **وَرَقَهِنْد**؛ **وَرَقِن**، **وَرَقِنْد** = **جوش**؛ **وَرَقِنْد** **بنوقدے** **مو** - **رد ذاد** = **برایم شیر جوش داد**. **وَرَقِبِنتاو** = **جوشاندن**، **جوش دادن**. **وَرَم** = **ورم**. **وَرَمه**، **اَرَمه** = **نمد اسپ** با **دو پیشبند کوچک** م. **قَرَمه**. **وَرَمهک** = **تالنیک**، **یکنوع بید جنگلی** (**Salix Capusii**) م. **وَهِن**، **مَرُوَدک** و **هِن**. **وَرورتنّاو** = ۱- **غلّیدن**، **در گل** و **لای غوطه** خوردن. **معانی دیگر** (در **گل** یا **لجن** یا **گرد** و **خاک** و **غیره**) **غلّت زدن**، **غوطه ور بودن**، (به **ویژه ناو**) **به طرفین متمایل شدن**، **چپ** و **راست رفتن**، **پس** و **پیش رفتن**، (**مجازی**) **زیاده روی کردن**، **افراط کردن**، **زیاد داشتن**، **مغروق بودن**

یاشدن، (آتش یا دود و غیره) زبانه کشیدن، اوج گرفتن، غوطه وری (د. اباد.)؛ ار ژنج ام داد خو، ورورتت-ام= در برف افتادم و در آن غلطیدم؛ ۲- پالیدن، پالیدن (با دست)؛ خوند ام تر بنههه ورورتت، نه قود ام= هر قدریکه در تاریکی شب پالیدم، نیافتم؛ ۳- جلب توجه کردن، علاقمند بودن؛ یو هر چیز خه تر مو نه ورورتت، گمون بی زبب ام خه= او چه رقمی بطرف من علاقمند نیست، به گمان که بی زبب استم. م. پرورتتاو، پچورتتاو.

وروقجاوهکے، وروقجاوهک= ایستاده؛ وروقجاوهکے-ته نه-خهرپن= ایستاده نمیخورند. م. خلقوهکے.

ورویج (وریوستاو)= جای پاره، درز، سوراخ؛ قه، تو ~ انخهم= بیار این درز تو را بدوزم.

ورونبستاو= ۱- چرخاندن، تکان دادن؛ دے تاج ار ذون وروئبنت خو، ید گش سوڈ= آن شاخه را در آتش بچرخان تا گرم شود. ورهق= ورق.

وروخداو، وریوداو= ۱- چاک دادن، پاره کردن، دریدن، شکافتن، درانیدن؛ چریب وریوداو قهرذے یے یا؟= آیا درانیدن جراب را یاد داری؛ دم قهپس وروخ خو، وژ دم خشرویث و هف ام= این ریسمان درانید و من آنرا خوب بیافم؛ ۲- ویفتاو- ات و وریوداو (وروخداو)= بافتن و درانیدن، بیهوده گپ زدن؛ وے ند یے گهپ نیست، وافت ات وروخد یو= او به گپ خود استوار نیست، می بافد و میدراند (بیهوده گپ میزند). م. وریستاو.

وروخچ= ۱- چاک زن، پاره کن. وروغ= حرارت؛ حرارت آتش؛ تر اردون مه ید، ~ تو شال مه-یئست= نزد حرارت آتش نه بیا که شال تو نسوزد. م. سوز. ورپبستاو= پاره کردن. ورپبتهک= بزنی یا قچ با یک بیضه.

ورپبئیج= پاره کن. ورپمتاو= ایستاد کردن، ماندن به استراحت، بسته کردن برای دم گیری (مثال اسپ)؛ خو قارج- مارچه ورپمت-ات، خو ئبئه-مئبئه یے اس وے دهم تیر خمببنت= او اسپ-مسپش را بسته کرد،

توشه-موشه خود را (از اسپ) پاهین کرد (از داستان ها).

وریج= بب. وریج.

وریج= قسمت خورد در زمین که قلبه نشده (بیشتر بین دو جویچه)؛ چئرخ اند-پن ~ لهکچود= در وقت قلبه کمی از قسمت زمین را قلبه نا شده می مانند. م. ریژ.

ورنژداو= کنار آمدن، عالی انجام دادن، ؛ یه رنیک خشروی تاقے یے انخوئج، ورنژجے وم= آن زن کلاه خوب دوخته و آنرا عالی انجام داده؛ وے سور اندپن بشهند لوفد-آ؟-ورنژدپن!= در عروسی اش خوب خواندند؟-عالی خواندند!

وریستاو، وریوداو= پاره شدن، از هم جدا شدن، باز شدن؛ مو پوستین-ات بشهند نه انخوئج خو، یم جهلدت وروید= تو پوستین مرا خوب ندوختی، و زود پاره شد؛ یم تناب پرک، تو پنخبن-ته جهلدت ورتوس-پن= این تناب (بند چموس) باریک است، چموس های تو زود پاره میشوند. م. وروخداو. وریفداو= ایستادن.

وریوداو= بب. وریستاو.

وژ، وژک= ض. من.

وزارت= وزارت.

وژبک، ازبک= ازبک.

وژبکے، ازبکے= ازبکی.

وزداو، ووخداو= جای شدن؛ دم چناو دقوسک ار نقره خرننگ (خه-رهنگ) وزد؟= این قسم مار در داخل کیسه چطور جای میشود؟. وزداو= خاموش کردن؛ وپف یاخ وژد= آتش شان خاموش شد.

وزم، وزن= وزن.

وزمن= ۱- سنگین؛ ۲- مشکل.

وزمنے= سنگینی.

وزنه یاسیج= کسیکه مواد خوراکه را به ایلاق میبرد.

وزنه بیج= مواد خوراکه (برای ایلاق)؛ وپف پپل چه زهنبن-اند ~ فد اته، قا یام بابنت وپف ارد= زنان در ایلاق مواد خوراکه داشتند، باز هم برای شان روان کردیم.

وزنه= مواد خوراکه، تدارکات (در ایلاق)؛ وزنه بین مآش ارد قود= مواد خوراکه برای آوردند.

وَزْ-وَزْ=خزش، جنبش، حرکت؛ **وَزْ** اُم دِبَقْ
 مورخکین ~ چینیستاو ژبوج=من دیدن خزش این
 مورچه ها را دوست دارم؛ **وَزْ-وَزْ** چ. =خزیدن،
 جنبش ک، حرکت ک.
وَزْ-وَزْک=آهسته-آهسته، بدون عجله، به آرامی؛
 یو غَده ~ **یَت**=آن بچه آهسته-آهسته آمد؛ شخ. ~
 کار کِنِبِت، توپَلَنگ مه-کِنِبِت=به آرامی کار کنید
 و سرو صدا نکنید.
وَزْوَنیچ=فهمیده، دانا؛ **وَزْوَنیچ** آدم=آدم فهمیده م.
 فهمچاز.
وَزْیَنتاو=دانستن، فهمیدن.
وَزْیَنچاز=دانا، دانسته، صاحب نظر؛ **یو** اک-مے
 کار تے ~ =او در همین کار دانا است.
وَزْزیر=وزیر.
وَزْزِرِه دار=حجره دار (کلبه دار).
وَزْزِرِه، وُجرِه، اُجرِه=حجره (کلبه).
وَزْ-وَزْ، وُژِه-وُژْ=جوش زدن، غرغره کردن، با
 غرغره؛ **ک-و** وے عرق وُژِه-وُژْ تیزد=عرق
 او با غرغره میزیزد (مانند باران).
وُژْهَنک=نام حشره.
وُژْیَفداو=برگشتن، برگرداندن.
وِوَس، وِوَسِت=سوت، صدای پرواز پرنده یا
 سنگ پرتاب شده؛ **یو** یے ژیر وِبَدَد، **یِه وِوَسِت**
سَت خو، **زاد** ار **وَم بَنخ**=او سنگ را انداخت، آن
 سوت زده در آب افتاد.
وَس (گُد ارد)=۱-هیس (برای سگ)؛ ۲-ساکت،
 خاموش، آرام، خموش.
وَسپون، وِسپون ۱=سد جویچه اصلی زمین؛ **مو**
فِرا خو **وَسپون**د **خَبَس** نه-فوسچ خو، **نُر** بنهب چید
بَنخ داذج=برادر من سد جوی زمین را بسته
 نکرد، و امشب آب در خانه درآمد؛ **سَام** خو دے
وَسپون گَرذِبَن اُم=بروم و سد جوی را بسته کنم.
وَسپون ۲=توپ (کلوله) نخ از پشم درشت (گوسفند،
 غزگا و غیره برای پلاس و ریسمان)؛ **یے** ~
ذابَنخ-اُم وے رد دهک-چود، **فَهنبے** خود-رد
چود=من یک کلوله نخ از پشم (بز) برایش دادم،
 ریسمان برای خود جور کرد؛ **یے** ~ **پَخورِخ**
یَسِت=یک توپ نخ پشم است.
وِسْتا، وِسْتاد؛ وُسْتا، وُسْتاد ۱-استا، استاد،
 استاذ؛ از اول ساوین و استاذ خبز=اول میروند

نزد استاذ؛ **بوئل** بیت-چے-تنت و استاذ فُذج=در
 باز کردن بوئل استاذ استی. ۲-استا، آهنگر؛ **پے**
 ~ **خَبز** خه ساوے، **مو** ذَنرف **مِس** تَبز **کِن**=اگر
 پیش آهنگر میروی، داس مرا نیز تیز کن.
وُسْتا، وُسْتاد=بب. وستا.
وِسْتاخ=خودپسند، خودپرست، خودخواه؛
وِسْتاخ س.=خودپسند شدن، خودپرست شدن.
وِسْتاخے=خودپسندی، خودپرستی، خودخواهی.
وِسْتادے؛ وُسْتادے ۱-استادی، استادی، استاذی.
وِسکون، وِسکوند=چنگک، چارشاخ.
وِسواس=وسواس، بیم، دقت زیاد؛ **وے** زارذ اند
 ~ **ذِبَد**=در دل او وسواس میشود. **تاش** واش.
وِسئرن، سِوئرن=کوزه سفالی برای مسکه،
 روغن.
وِسیلِه=وسیله، زندگی؛ **مَاش** ~ **پے** وے وابسته=
 وسیله (زندگی) ما به او وابسته است.
وُش=برو (برای راندن گاو)؛ **اه ژاو، وُش**!=ای
 گاو، برو!؛ **اس ژاو** ته **وُش** لُوَقِبَن=برای
 گاو "وُش" (برو) میگویند. **وُشه، خَپ**.
وِشتاو=گد کردن، مخلوط کردن.
وِشوال ۱-شور دادن، بهم زدن، زیرو رو
 کردن؛ **پد** رُبِنچ-ته **بی** ~ **قاق** نه-سود=این نرمه
 پارو بدون زیرو رو کردن خشک نمیشود؛ ۲-
 زحمت، مراقبت؛ **تو** ~ **خه** نه **فُذجَت**، **پد** خو
مَکَنبے پَننُوجَت=اگر زحمت تو نمیبود، او
 مکتبش را رها میکرد.
وِشیچ=کسیکه گد میکند، کسیکه مخلوط میکند.
وُبِس=هوش.
وِبنِت=هشت (۸). **م. هشت (۸)**.
وِبنِتاو=سرفه کردن؛ **بِهس** وُبِس، **مے** غده **آگه**
مِهک=سرفه بس کن، **بچه** را از خواب بیدار
 نکنی؛ **گتِه-رِه**-بنهبے **وُبنچ** خو **وُبنچ**=تمام شب
 سرفه کرد و سرفه کرد. **م. کُختاو**.
وِبنِتک=اشک.
وِبنِتم=هشتم؛ **وِبنِتم** صِنف=صنف هشتم.
وِبنِتبن=لی، پشته.
وِبنِتبن-**ذَهدیچ**=کسیکه لی یا پشته میزند.
وِبنِتبنے=چهار پایان خورد شاخ برای ذبع. (آنها
 به بام برده میشوند تا علف لی را فروان در طول
 روز بخورند و چاق شوند).

وَبَسْتِيخْ زار = توتین زار (توتین سسکتون).
وَبَسْتِيخْ = توتین سسکتون یا سته سسکتون درختچه ای است با میوه‌های سته مانند شبیه به یاتوت به رنگ کبود که به آن توت چشم کفتری هم گفته می‌شود. این گیاه بومی مناطق شمالی قاره آمریکا، از آلاسکا تا بیشتر نواحی غرب کانادا و شمال آمریکا است. یاتوت‌ها از خانواده سته‌ها، چند گونه از درختچه‌های کوتوله یا بته‌های رونده همیشه سبز هستند و در زیرسردۀ Oxycoccus از سرده واکسینیوم جای می‌گیرند. توتین سسکتون درختچه یا درخت کوچکی است که قد آن به هشت متر و در نمونه‌های نادر به 10 متر هم می‌رسد. برگ‌های درخت تخم مرغی شکل هستند و دو تا پنج سانتیمتر طول دارند. شبیه به دیگر گونه‌های Amelanchier، این درختچه هم گل‌های سفید رنگی با پنج گلبرگ به هم ناپیوسته و جدا از هم دارد. میوه‌های بنفش یا کبود رنگ و یاتوت مانند آن اوایل تا اواخر تابستان، بسته به سردی ناحیه و ارتفاع از سطح دریا، می‌رسند و آماده برداشت می‌شوند. پ.؛ ~ ژیز = هیزم توتین م. یارد.
وَبَسْتِيخْن = ب. از توتین سسکتون، از چوب توتین سسکتون م. یاردین.
وَبَسْج، **وَبَسْجَک** = زیر دیگی (حلقه ی از پوست درخت برای دیگ چدنی جور میکنند)؛ **وَبَسْجَک** ته دیگ **پے بیر ذہن** = زیر دیگی را در زیر دیگ می‌گذارند؛ دپک ته **وَبَسْجَک** ته ربه بین = دیگ را بالای زیر دیگی می‌گذارند. چنبر.
وَبَسْجَرَن، **وَبَسْجَرَن** = آرنج.
وَبَسْجَدَاو = باز کردن (قفل).
وَبَسْجَک = باز شدن، باز شدنی (قفل)؛ ک-آم قُلف- ته مَم وَبَسْجَک قُتے وَبَسْجَک نه-سُود = این قفل با این کلید باز شدنی نیست؛ یم لک بی وَبَسْجَک وَبَسْجَک سْت = این قفل بدون کلید باز شد.
وَبَسْ-ذیس، **وَبَسْت-ذیس** = هشتاد (۸۰) م. هشتاد (۸۰).
وَبَسْتَاو = شانه کردن.
وَبَسْجَرَج = شانه.
وَبَسْ-صد، **وَبَسْت-صد** = هشتصد (۸۰۰).

وَبَسْکَرِیج = سیخ و انبر دیکدان، بخاری (شومینه)؛ دے مو ~ بن اس قُرت طرف نثر چورج = سیخ مرا از هر دو طرف سیاه کردند.
وَبَسْگَمَبِیج = حلاجی کن (پشم).
وَبَسْکِیْقَدَاو = حلاجی کردن.
وَبَسْکِمِیخ = الیاف پشم.
وَبَسْکِمِیخْک = ۱-الیاف پشم؛ ۲-پرک برف (انگلیسی: snow flake).
وَبَسْجَرَج = شانه.

وَبَسْه: **وَابَسْ-وَبَسْه**، **وَابَسْ-ات** و **وَبَسْه** = خس: خس و خاشاک، علف؛ ک-و چرورج و ابس-ات و بَسْه-ره زروین سُود = آن الیاف (اسفنج) ظرف شویی در خس و خاشاک می پیچد؛ ید و ابس-ات و بَسْه اسید آپ = امسال علف زیاد است؛ مال ارد و ابس-وَبَسْه جمع بت = برای مال علف جمع کنید.
وَبَسْهَن = سرفه کن؛ عجب وُبَسْهَنْت تو نیست، مو غورْت خود = بسیار سرفه کن استی، گوش مرا کر کردی.
وَبَسْیَار، **اَبَسْیَار** = هوشیار.
وَبَسْیَار_گَرے = هوشیار گری.
وَبَسْیَارے، **اَبَسْیَارے** = هوشیاری.
وَبَسْیَخ = کلید.
وَبَسْیَخْک ۱ = کلید (خورد).

وَبَسْیَخْک ۲ = آناتومی. زبان کوچک یا مَلازَه (به انگلیسی: Palatine uvula) اندام کوچک مخروطی شکلی است که در حلق و در بخش نرم‌کام قرار دارد. این اندام از بافت‌های پیوندی به همراه برخی غدد گوارشی مخروطی شکل، به همراه بافت‌های عضلانی تشکیل شده است. وظیفه زبان کوچک جلوگیری از ورود آب و مواد غذایی به درون بینی است که مانند دریچه اپی گلوت (برچاکنای) برای نای است. وپ.
وَصَف = وصف؛ **وَصَف** چ. = وصف ک.
وَصَلے = وصل؛ **وَصَلے** چ. = وصل ک.
وَصُول **گهر**، **وَصُول** **گَر** = گستاخ، عشوه گر، ناز گر.

وَصُول، **وَصُول**، **وَصُول** = دم دمی مزاج، عشوه گری، ناز؛ ک-اد تو ~ مور-د خُش نیست = این عشوه گری تو خوشم نمی آید؛ تمه بیت خو ~ ارد یست = شما در ناز و عشوه تان استید؛ وصول

چ. دم دمی مزاج ک.، عشوه گری ک.، ناز ک.؛
 لپ ~ مهک، توت دوند خُشروی یست=اینقدر
 ناز نکن، تو تنها مقبول استی.
وِصُول، **وُصُول**=هوس، مغزله، سرسخت.
وَصِیْت نَوْمَه= وصیت نامه.
وَصِیْت= وصیت.
وَضِیْت=وضعیت.
وَطْن دُوسْت=وطن دوست.
وَطْن دُوسْتِی=وطن دوستی.
وَطْن=وطن؛ خو ~ ارد خِذْمَت کِن اُم= برای وطن
 خود خدمت کنیم؛ مے خو ~ اُم لپ ژبوج= این
 وطن خود را بسیار دوست دارم.
وَطْنَدَار=وطندار.
وَطْنِی=وطنی.
وَظِیْفَه دَار=وظیفه دار.
وَظِیْفَه دَارِی=وظیفه داری.
وَظِیْفَه=وظیفه.
وَعْدَه ۱=وعده.
وَعْدَه ۲=وعده، وقت، ایام.
وَعْدَه نَهْدِیج=کسیکه وعده میدهد.
وَعْدَه گَر (شَخ)=بب. وعده گر.
وَعْدَه گَهَر=کسیکه وعده میکند.
وَعِظ=وعظ؛ وعظ چ.= وعظ ک.
وُغ=۱-زیاد، خیلی؛ ~ دُئد= زیاد شدن؛ چَنگَن ار
 وبف چید ~ ذاذج= در خانه شان مگس زیاد شده
 است؛ ۲- کرم زده؛ یو گوئست ~ ذاذج، مگم پِئتم
 وے= آن گوشت را کرم زده، مگم آنرا دور
 بیاندارم. م. فُوع، لپ، نهش، بِنْدُخ.
وَعْغَسْت=جیغ کشیدن، فریاد زدن، بوق
 زدن، غرش کردن، زنگ زدن، سر و صدا؛ یه
 کپمه مَأْس تَر کهل وَغْغَسْتِی نَر جهد= آن طیاره با
 یک غرش از سر ما گذشت؛ وَغْغَسْت چیداو=
 جیغ کشیدن، فریاد زدن، بوق زدن، غرش کردن،
 زنگ زدن، سر و صدا کردن.
وَفَا=وفا.
وَفَات=وفات.
وَفَادَار=وفادار.
وَفَادَارِی=وفاداری.
وَقْتَاو=آواز خواندن، بق بقو (صدای کبوتر و
 کبک یا گوک).

وَقْتِیْنِجَه=موقتی.
وُقْسِبِنْتَاو=دل بد شدن، استفراق کردن.
وَقَم=سرگردان؛ ~ آدم= آدم سرگردان(در بدر).
وَقْمِیج=سرگردان، دربدر.
وَقْمِی=سرگردانی، دربدری.
وَق-وَق=صدای "وق وق" کبک یا گوک. م.
 قَقْرَه.
وَكِیْل ۱=وکیل؛ وکیل، شاهد.
وُل وُلک=نام مرغ دشتی، که صدای "وُل وُل"
 میدهد.
وَل وِلَهِن=درخشش(مهره ها).
وَلَا حَوْل، **وَلَا حَوْلِی**=ولا حول، ولا حولی، طاقت،
 آرامش؛ **وَلَا حَوْل چ.**، **وَلَا حَوْلِی چ.**=ولا حول ک.،
 ولا حولی ک.، طاقت ک.، آرامش اختیار ک.؛
وَلَا حَوْلِی کِنِبِت، **تَمَه پُخ** ته مس یاذد=**شما طاقت**
کنید، بچه شما هم می آید؛ **وَلَا حَوْلِی** **وَلَا قُوت چ.**=
وَلَا حَوْلِی **وَلَا قُوت ک.**
وَلَاغ دَار=الاغ دار.
وَلَاغ=الاغ.
وَلَاو، **وَلَهَو**=خدایا! از ترس نجاتم ده(حرف ندا
 در وقت خطر).
وَلَایْت=ولایت.
وَلِج، **وَلِج چیداو**=صبر و حوصله(کردن).
وَلِج=صبر و حوصله، طاقت؛ تو-ند ~ نیست، فا-
 ت اده یت=تو صبر و حوصله نداری، باز آمدی.
وُلچَک=اندازه؛ **یِی بَسَبِیخ** ~ خور-د کِبِست=
 از چوب برای خود اندازه گیر جور میکند؛ **وُلچَک**
 چ.، **وُلچَک دُئد**، **وُلچَک انجیفاو**=اندازه کردن،
 اندازه گرفتن؛ بعد وبف نَنخِن جای **وُلچَک**
 کِنِبِن=بعد جای دکان های خانه را اندازه میکنند؛
 مے **ذارگے** **وُلچَک انجوقد**=این چوب را اندازه
 گرفت.
وُلچَکے=اندازه.
وُلچَه=زدی، سرقت؛ **وُلچَه چ.**=زدی ک.،
 غارت ک.؛ هر چهی زور نَبَسْتوید، یِی-گه-یِی
وُلچَه چود=کسیکه زور برآمد، دیگری را غارت
 کرد.
وُلچَهک ۱=گاز؛ **وُلچَهک بازے**=تاب(گاز)
 دادن؛ باغ اند بچه زهن بن **وُلچَهک** و بَدِن خو
وُلچَهک بازین=در باغ دختران جوان گاز بند

می‌کند و خود را گاز می‌زنند؛ ۲- زنجیر پا بند، ریسمان پابند (برای اسپ و شتر)؛ وَم-آم-ه نو اس وُلْجَهک تیر زابنت= آنرا همین حالا از زنجیر پا بند خلاص کردم.

وُلْجَهک-باز= کسیکه خود را گاز می‌زند.

وُلْجَهک-بازے= بازی گاز دادن.

وُلْجَهک-بازیج= کسیکه خود را گاز می‌زند.

وُلْجَهک-بئِشت= گاز دادن، تاب دادن.

وَلْد=چتل، فاسد، تخریب شده.

وَلْر=خواب زمستانی، بی حسی؛ بِنچیف زِمستون ~ سوَد=مارموت در زمستان خواب می‌شود؛ آدم ددے اباختْ خه نیثت، وے ته لوقِبِن: "تات ~ سُدج"= وقتیکه آدم بدون حرکت می‌نشیند، می‌گویند: "تو در خاب زمستان استی".

وَلْسْت=درخشش؛ وَلْسْت چ.= درخشیدن؛ پد ژیر ببزب ات، ک-اد دم ~ مور د خُش=این سنگ بیزیب است، درخشش آن خوشم می‌آید.

وَلْکْت=روغن دان (از پوست درخت برای نگهداری روغن در جای مرطوب)؛ شخ. مَأش ته ~ بببش از وپد پُوست کِن آم خو، ~ درون کِن آم روغن خو، ربه یأم ار وئذ= شخ. ما بیشتر روغن دان را از پوست بید جور می‌کنیم، روغن در درون آن می‌اندازیم، و می‌گذاریم در داخل جوی.

وَلْهَمْت، وِلْهَمْت = ۱-زن روحانی یا شاه؛ ۲- اشتراک کننده رقص "باپیرهک"؛ ۳-بی خیال (کسیکه کاری را انجام نمی‌دهد).

وَلْم دار=بار بر (با کسی با اسپ و خر...).

وَلْم=بار بری، بردن چیزی (کسی با اسپ و خر...).

وَلْنْگه=شعله آتش.

وَلْ وُل، وِل وُل=صدای آهسته صحبت، نجوا؛ ~ ترود فُد خو، دَد آم اده یت= اینجا صدای صحبت بود، و آمدم؛ وُل-وُل چ.= با صدای آهسته صحبت ک، نجوا ک.

وِلْهَمبِجک= کابوس (خواب سنگین دیدن)؛ بنهب خورم اند آدم تے وَزمن خه سوَد، آگه سوَد خو لوقَأ: "وِلْهَمبِجک مو یے وِلْهَمْت"= شب در خواب آدم خو را سنگین ببیند، وقتیکه بیدار می‌شود، می‌گوید: "من کابوس را در خواب دیدم".

وِلْهَمْتاو، وِلْهَمبْتاو= انداختن؛ دے تے خُب لپ

لپف وِلْهَمب= بالای او لیاف زیاد بیانداز.

وِلْوُخج= پنیر خشک ناشده، پنیر کلم، مخمر.

وِلْوُخج-بَنْشخ=مخمر شیر؛ یه ~ تیس سَت= آن مخمر شیر چیه شد.

وِلْوُم، وِیز ات وِلْوُم= بار، لوازم.

وَم=ضمیر شخصی "او، آن و غیره" برای جنس یا شی مونث در درجه دور در شکل مستقیم؛ وَم اند مِس رُوپِخ دستور دُم= او (مث). هم مانند روباه دم دارد؛ چایے فود وَم پِن بَرابنت=چای آوردند، آنرا نوشیدند؛ ار هی یِبِن وَم اند: یے رزین ات ذو پُخ=او سه (فرزند) دارد: یک دختر و دو بچه. وِنَاغ= پشم درشت (در وقت بافتن زود-زود کنده می‌شود).

وِنِیر، وِنِیرک= آخور.

وِورج بَخ= چوچه گرگ (ماده).

وِورج بَخ= چوچه گرگ (نر).

وِورج وار= گرگ وار، مثل گرگ.

وِورج= گرگ.

وِورج-بُوست= پوست گرگ.

وِورج-رَهَنگ= گرگ رنگ.

وِورج-گُد= گرگ و سگ.

وِورپد= تار، نخ پشمی.

وِورپد-وِورپدِهک= تکه و پاره، پارچه پارچه؛ خو گُرته-ت ~ چود= تو پیراهنت را تکه و پاره کردی.

وِورف=جوش؛ وِورف و پذداو=جوش دادن.م. جوبش.

وِورف-ذند، وِورف-ذندک=جوش خوردن.

وِورج= گرده.

وِوس= تیر اصلی خانه.

وِوسبج= چوب برای تیر اصلی خانه.

وِوقد، وِقد= هفت (۷).

وِوقد-نِیس= هفتاد (۷۰).م. هفتاد.

وِوقد-ساله، وِوقد-سَله= هفت ساله.

وِوقدَم، وِقدَم= هفتم.

وِوقد-مِستونج، وِوقد-مِستینج= هفت ماهه.

وِوقدے= هفت تا، هفت دانه ی؛ اس دپف مونبن ~ خو-رد زبَت=از این سیب ها هفت دانه ی

برای خود بگیرید.

وہت۔وہت = لکنت کردن، گنگی، لالی؛ یو گول
~ تے ار تگاف سُت = آن گنگ لکنت کردہ،
طرف پاہین رفت. م. وِت-وِت.

وہج = ۱- دلیل، استدلال، برہان؛ یو تہ فا تو-رد
ہر-رہنگٹ ~ بیکیرت = او باز برایت ہر رقم
استدلال پیدا میکند؛ ۲- قرض، تعہد؛ اہ-را تو-ند
چیز ~ مو-تے، تو اک-دس مو خہ کنے؟ = ای
برادر از تو چی قرضدار استم کہ بالای من
میکنی؟؛ وہج لوفاو = تنبلی نشان دادن؛ تو-ند
عینے تو خُبه، تو شیچ کار تے وہج مہ-لوف =
از تو عین خوبی تو ست، تو حالا در کار تنبلی
نشان نہ.

وہذ۔ض. آنها.

وہرگ = برہ؛ اس مرکہب "پخ"، اس وہرگ "دغ"
لوفین = خر "پخ"، و برہ را "دغ" صدا میکنند.

وہرگ-پخ = برہ گک (مادہ).

وہرگ-پخ = برہ گک (نر).

وہرگ-پوست = پوست برہ.

وہرگ-پوستین = از پوست برہ.

وہرگ-جیخ = خانہ برہ ہا.

وہرگند = از برہ، گوشت برہ.

وہرنزداو = ۱- زدن، لت کردن؛ ببلے زابست خو،

وہرنزدے وے = بیل گرفت و او را زد؛ ۲- شلیک

کردن، زدن؛ وُز اُم یے بچ وہرنزد = من یک آہو

را زدم (من بالای یک آہوشلیک کردم).

وہزیج = شناگر.

وہشتاو = حرکت نوسانی، آونگ (در وقت راہ

رفتن با دست ہا).

وہغداو = گریہ کردن.

وہغدرم = گریہ و فریاد؛ وے غذہ-ند ~ اندوید =

صدای گریہ و فریاد آن بچہ بلند شد؛ وہغدرم

چ. = گریہ و فریاد ک.

وہغن = کریائک.م. وہغیج، نہون.

وہغیج = کریائک.م. وہغن، نہون.

وہغیج = بافندہ؛ گلیم ~ = گلیم باف.

وہم = وہم، بیم، ترس و واہمہ.م. وایمہ.

وہن = تالینیک، بید جنگلی (Salix

(schugnanica).

وہنگ-وہنگ، وہنگ-وہنگک = بہ مشکل از
جای خود بلند شدن؛ از خو جای تے-یم وہنگ-
وہنگک اندوید = من بہ مشکل از جای بلند شدم.

وؤر-وؤر = صدا کردن شتر.م. وؤر.

وؤر-وؤرہک = ای شتر (اشارہ بہ شتر)؛ ~ مہ

تو-رد خیش تماکے = ای شتر، اینہ برایت

تمباکوی تلخ (از ترانہ).

وؤغداو = گریہ کردن، ہمہمہ کردن.

وؤغست = فریاد، گریہ، ہمہمہ؛ وے-ند ~ سُت =

او فریاد زد.

وؤن = پشم.

وؤن-بیبیخ = چوب برای حلاج پشم.

وؤن-بیبیج = نداف، کسیکہ پشم را حلاج میکند.

وؤنین = پشمی.

وؤن-وؤنک = ۱- پشمالو (لباس)؛ تو بالاپوین ~

سیخ = پالاپوش تو پشمالو شدہ است؛ ۲- کدر،

تاریک (چشم)؛ تو-ند-پن تو خبمپن نر مم یے

خہط تے ~ سیخ = چشم های تو امروز در یک

خط خواندن تاریک شدند.

وؤی وؤق = بب. وای ولے.

وؤی ولے، وؤی وؤد = بب. وای ولے.

وؤخک- واپس = نوع گیاه دارای قف مانند صابون

دارد.

وؤذداو = انداختن.

وؤرون کار = ویران کار.

وؤرون کارے = ویران کاری.

وؤرون = ویران؛ وؤرون چ. = ویران ک؛ وؤرون

س. = ویران ش.

وؤرونگے، وؤرونگے = ویرانگی.

وؤرونہ، وؤرونہ = ویرانہ.

وؤف (شخ-wef) = ضمیر. آنها (وؤف-wev بہ

شغنائی).

وے رویہ گے = از آنطرف، در آنطرف (دریا)؛

اک-مہذ بچگلہ-بین وے رویہ گے = این بچہ ہا

از آنطرف دریا استند.م. مے رویہ گے، دے

رویہ گے.

وے رویہ یبج = از آنطرف، از آنطرف

ساحل (دریا).م. مے رویہ یبج، دے رویہ یبج.

وے رویہ = از آنطرف، در آنطرف (دریا).م. مے

رویہ، دے رویہ.

وے رویه = آنطرف، آنطرف دریا.
وے (مذ.) = ضمیر (برای مٹ. وَم). او، آن.م. در حالت قریب "مے"، در حالت دور "وے".
وی = حرف ندا. وی؛ وی! یو غذہ شیچ اَرَم ڈبڈ! وی! حالا آن بچہ آنجا می افتد.
ویاو = قدم؛ وے-ند یے ~ یے مپتر فُدم = قدم او یک متر بود.
وئب = درزہ.
وئتاو = دور خوردن (در وقت قلبہ با گاو ها)؛ ک-و روشت بنیج بشہند نہ وئبت = آن گاو سرخ خوب دور نمی خورد. م. اس، است.
وئب-فونڈک = درزہ بند.
وئبک = درزہ گک (درزہ خورد).
وئپخ = حشرہ بید، بید لباس. حشرہ بید پروانہ کوچکی است با نام علمی *Tineola bisselliella* بہ رنگ زرد کہ طول بدن آن معمولاً ۹-۱۲ میلی متر است. پروانہ های مادہ در طول ۲-۳ ہفتہ از عمر خود در حدود صد تخم در محل تا خوردگی های فرش یا سایر منسوجات پشمی می گذارند. تخم های این پروانہ در یکی از مراحل عمر خود بہ صورت «لارو» درمی آیند. اگر خسارات حاصل از بید روی پشم باشد و متوجہ شویم خسارات توسط بید بالغ صورت نگرفته، بلکہ توسط نوزاد اوست، یعنی همان لارو کہ برای رشد خود از پروتئین موجود در پشم تغذیہ نمودہ و با تنیدن تار بر روی پشم و حفر دادن هایی در داخل الیاف بہ آن صدمہ می زنند و پس از تبدیل شدن بہ بید، دوبارہ تخم گذاری می کنند. بہ این ترتیب، تعداد لاروها افزایش می یابد. یک حشرہ بید قادر است پس از چہل نسل، در حدود ۴۲ کیلوگرم پشم را نابود کند و در نتیجہ میزان تخریب فرش نیز زیاد می شود. در کل دو نوع بید وجود دارد کہ بہ پشم صدمہ می زند: ۱- بید لباس تحت عنوان: *Moth*؛ ۲- بید قالی تحت عنوان: *Beetle*. وپ.
وئپخک = بب. وئپخ.
ویت-ویت = بب. ویت-وت.
وے-تے، **وے-تیر** = ۱- بالای آن (انها)؛ وے-تیر، وے چید-تے و بڈنن وُس = بالای بام آن خانہ تیر می اندازند؛ ۲- اینقسم، بہ ہمین راہ، همان

راہ؛ سبب یے بہر خَرغ خو، وے-تے یے غُند تے بین = آنها می روند خاروغ بالا و از همان راہ بہ غند می روند.م. در درجہ نزدیک "مے-تے"، در درجہ وسط "دے-تے".
وئخ کند = ریشہ کن، از ریشہ؛ وئخ کند چ. = ریشہ کن کردن؛ تو ~ دے مہ-ک، خو ڈنرف تیز کے خو، بشہندت بِنچند = تو آنرا ریشہ کن کن، داس اترا تیز کن و خوب ببر.
وئخ، وئخ = ۱- وسایل زندگی (وسایل خورد و ریزہ خانہ)، متعلقات؛ یو وئخے تَر مو نہ- لہکچود = او برایم وسایل زندگی را نماند؛ بی وئخ چ = خراب کردن، وسایل زندگی را ربودن؛ مویے یہ بی وئخ چود = او (مٹ.) مرا خراب کرد؛ بی وئخ س. = خراب ش.، بدن وسایل زندگی ماندن؛ ۲- وئش = ریشہ؛ شغ/درم. یرخت وئخ م-ورد دِقبس = ریشہ درخت برایم نشان بدہ؛ اس وئخ چ. = از ریشہ ک.؛ شغ.درم. وِم نہالے اس وئخ چود = آن نہال را از ریشہ کرد. م. وئش، بُن.
وئڈ-گھل = کنار جوی؛ وُز اُم ~ تیر بناقجت = من در کنار جوی خوابیدم.
وئڈ = جوی، کانال آب.
وئڈچک = جویچہ پهن زمین زراعتی؛ کیش نہ- ڈبن-ات ~ ڈبن = جویچہ خورد نمی زنند، تنہا جویچہ پهن می زنند.
وئڈن = گیاه، نعنای جنگلی. عناع کوهی با نام علمی (*Mentha Asiatica*)، با نعنای مصرفی در سبزی خوردن کاملاً متفاوت می باشد. این دو از لحاظ شکل ظاہری، بو، طعم و مزہ تقریباً شبیہ بہ ہم هستند، ولی از نظر اثرات درمانی، نعناع کوهی بسیار قوی تر است. نعناع کوهی، از نظر کاربرد و خواص از نعناع پرورشی یا معمولی، بسیار عالی تر، قوی تر و مؤثرتر بودہ و تأثیر گذاری بالایی خواهد داشت. خواص: این گیاه در دامنه ها و ارتفاعات متوسط رویش دارد. بو و عطر بسیار نافذی دارد و در کرم هایی کہ برای پوست ساخته می شوند، مورد استفادہ قرار می گیرد. این گیاه، گل های ریز و آبی رنگی دارد و قسمت های مورد استفادہ این گیاه، گل، برگ و ساقہ آن است. ترکیبات نعناع کوهی نعناع دارای

ماده ای به نام منتول است که احساس خنکی در دهان ایجاد می‌کند. مقدار منتول در نعناع بسته به نوع آن از ۳۵ تا ۵۵ درصد تغییر می‌کند که البته اگر نعناع دیر کنده شود، مقدار منتول آن تا حدود ۳۰ درصد پایین می‌آید. وب.

ویذوخداو، وژیوداو = ۱- جدا کردن، پاک کردن، مثال جدا کردن مشنگ و زردآلو از پوست؛ دے مَبِن وِذُوخُ خو، دَم وِرْفِن اَم = این باقلا را از پوستش جدا کن و من آنرا جوش بدهم؛ ۲- حلاجی کردن (با دست یا کمان، کمانچه)؛ یه نَمَدے ودوید خو، ژیفَدے = او (مث.) نمد را حلاجی کرد و آنرا ریسید.

وے-رد = بب. وے.

ویرفجن = جوشانده.

ویرفداو = جوشیدن.

وئرَفداو = ۱- جوشانیدن؛ چای وئرَفداوے مو رِماد = مرا برای جوشانیدن چای روان کرد؛ ۲- گپ زدن؛ پد یس کته گهپ، دایم وئرَفد = او کته گپ است، دایم گپ میزند. م. وِرْفِنتاو.

ویرن = فُج (گوسفند).

ویرون = بب. ویرون.

ویز = بار.

ویز-تهژیج = بارکش (با کراچی، اسپ، خر، موترلاری)؛ ~ قارج = اسپ بارکش؛ اس رپل تئت دے خهفد، ~ ته تر تو خبز یادد = همینکه از ریل پیاده شدی، بارکش نزدت می‌آید.

ویز-تیزد = بارکشی.

وئزداو = ۱- شستن، حمام دادن؛ وے غذهم وئزد = من آن بچه را حمام دادم؛ ۲- کشتی راندن (عبور دادن)؛ قدیم اندپن خَن قوست خو، یے ذو آدم بن وَم وئزدات، بیو قارجبے وَم تے انجوقد خو، پارپن وِبدد = در قدیم قایق توتن (کشتی ساده) را بسته میکردند بعد، دو نفر قایق (کشتی) رانی میکردند، یک نفر اسپ ها میگرفت، و عبور میدادند؛ ۳- پاک کردن، جدا کردن غله از سنگ های میده به کمک آب؛ شستن غله؛ ار گنبت رپگ فُد خو، وئزد اَم وے = در غله ریگ بود و آنرا شستیم.

ویزبن = پشتاره، پشته (از علف)؛ ویزبن چید، ویزبن دُند = پشتاره کردن.

ویز-گنیج = بارکش (جوالی)؛ وُز اَم ویز-گنیج نیست = من بارکش (جوالی) نیستم.

ویز-ولوم، ویز-ات-ولوم = بار و بسته مسافر، بسته ها، اشیاء؛ ویز-ولوم-ته جمع بن خو، دادپن خُمودپن اند = بار و بسته را جمع میکنند و در کجاوه می اندازند.

وئس، بناج ات وئس = ترساندن، تهدید کردن. **ویس** = گوسفند کاهی (بعد از مردن گوساله در پوست آن گاه پر میکنند تا گاو شیر بدهد).

وئبنتاو = افتیدن.

ویبنتاو = دست و پا زدن در شناوری.

وئبئج-پئتوج = رها شده، بی نظارت، بی مراقب؛ **وَم پُخ** ~ فُد-ات، شِج غُله سَت = پسرش بی نظارت بود، حالا کلان شد.

وئغ: خئغ-ات وئغ = اهل و اولاد؛ دے خو خئغ-ات وئغَت برابر کبنت، خُب = به اهل و اولاد خود رسیدگی کند، خوب است.

وئغداو = بع بع کردن، صدای بزغاله کردن، ناله کردن، بع بع؛ یه تو مَر لَب وئغد = گوساله تو زیاد بع بع میکند.

ویفتاو = بافتن.

وینتاو = دیدن. م. چیبنتاو.

وینچک: وینچک سِتاو = بحث شدن، دیده شدن، غور و بررسی شدن؛ مے مَجلس اند ته ذو مَسله وینچک ساوین = در این مجلس روی دو مسله بحث میشود.

وینچن = ۱- از فعل وینتاو، ۲- با تجربه.

وینش دار = ریشه دار.

وینش = ریشه. م. بُن، وئخ.

وینشن = ۱- از ریشه؛ ~ دَسته سُسْت = دسته از ریشه سست است؛ ۲- با ریشه؛ ~ خُبس = گیاه با ریشه..

ویبئش = جای سایه دار، طرف سایه.

وے-ین-گه، وے-ین-گهد = ۱- متباقی، باقیمانده؛ نئس دونه یے مو-رد دهک-چود-ات، وے-ین-گهدے وے-رد دهک-چود = ده دانه را بمن داد، و متباقی را برای او داد؛ ۲- دیگر (مثال در مورد روز)؛ فبگه-ره خو آنجوم کَنپن خو، وے-ین-گه مپت ارد سبحان الله-ث تے پین = شام آمادگی خود بگیرند، و صبح وخت بروند.

وُشِه، وُششِه، وُش- وُش = صدا کردن گاو؛ ~
رورقک = بیا گاو قهوه یے؛ وے بنیج وُش- وُش
کے یت یو ته یازدد = آن گاو را "وُش- وُش" صدا
کن می آید.م. وُش.
وُبش، وُبش چیداو = گرم کردن (دستان با تنفس
دهان)؛ تو دستین پن بنخاد، فه وُبش دېف کن أم =
دست هایت خنک خوردند، بیا به آنها تنفس
پکشم.
وُن = بلی.